

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، پاییز ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۱

مرجئه

پروین گودرزی*

آیا ایمان و اسلام کار دل است و یا کار اندام آدمی؟ پاسخ به این پرسش از قرن چهارم تا امروز چنین است که اسلام هم به نیت بستگی دارد و هم به عمل. اما در سه قرن اول هنوز این پرسش، پاسخی روشن نیافته بود، وعیدیان یا بیم‌دهندگان می‌گفتند اسلام هیچ ربطی به نیت دل ندارد هر کس آداب و رسوم و مقررات را به مورد اجرا نهد مسلمان است و آن کس که در گوشه‌ای از آن سهل‌انگاری ورزد کافر مطلق است و خونش هدر می‌باشد. این گونه سخت‌گیری‌ها واکنش‌هایی در پی داشت. مرجئه به عنوان یکی از اولین جریان‌های مذهبی سیاسی جهان اسلام در واکنش به تعصبات و سخت‌گیری‌های خوارج و اختلاف آنها با شیعه و موارد دیگری که در این مقاله بدان اشاره شده بوجود آمد. این مقاله چگونگی شکل‌گیری مرجئه و اعتقادات و نیز سرانجام این فرقه را بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ایمان، اسلام، فرقه، مرجئه.

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شهید بهشتی.

معنای لغوی و اصطلاحی مرجئه

چنین به نظر می‌رسد که اصطلاح مرجئه از ارجاء مشتق شده است.^۱ مرجئه برای اثبات عقیده خود به آیه «و آخرون مرجون لامر الله إما یعدّبهم و إما یتوب علیهم و الله علیم حکیم»^۲ استناد کرده و نام خود را از «مرجون» که در آیه آمده برگزیدند.^۳ واژه «ارجاء» در لغت نامه‌ها به دو معنا آمده است: معنای اولی که برای این کلمه در نظر گرفته شده تأخیر دادن است یعنی انجام دادن کاری پس از کار دیگر. معنای دوم امید دادن است. شهرستانی هر دو معنا را آورده اما طرفدار معنای اول است.^۴ اما نوبختی معنای دوم را بر می‌گزیند.^۵

برای نام‌گذاری این فرقه چند وجه ذکر شده است: ۱. این فرقه نیت و عقیده را اصل شمردند و گفتار و کردار را فاقد اهمیت دانستند؛ ۲. معتقد بودند همانگونه که عبادت کردن با کفر سودی ندارد گناه کردن هم چیزی از ایمان نمی‌کاهد؛^۶ ۳. در مورد مرتکب گناهان کبیره، عذاب یا عفو آنها را به روز قیامت واگذار می‌کردند. به تعبیر شهرستانی، ارجا تأخیر حکم است در صاحب گناه کبیره تا روز قیامت. پس در دنیا بر صاحب کبیره هیچ حکمی نمی‌کردند که از اهل بهشت است یا اهل دوزخ؛^۷ ۴. این فرقه اهل عصیان را به ادای شهادتین نومید نمی‌ساختند و آنها را کافر نمی‌شمردند و برای همه امید آمرزش داشتند. در مقابل آنها مخالفان سخت‌گیر وعیدیه قرار داشتند که به آیه‌های وعید (بیم دهنده) قرآن استناد می‌کردند؛^۸ ۵. آنها امامت علی بن ابی طالب را پس از سه خلیفه دیگر به تأخیر انداختند؛^۹ ۶. مرجئه معتقد بودند مشکل است که از عقیده باطنی مردم آگاه شویم. ما به درستی نمی‌دانیم چه کسی واقعاً مسلمان و چه کسی کافر است؛ زیرا کسانی چون معاویه، اصحاب جمل، علی بن ابی طالب شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند، بنابراین، ما نیز به همان ظاهر حکم می‌کنیم و ایشان را مسلمان می‌خوانیم و داوری درباره آنان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازیم.^{۱۰}

ظاهر عقیده مرجئه نشان می‌دهد که ربطی به سیاست ندارد، ولی با کمی تأمل، آشکار می‌شود که این تفکر به معنای تسلیم و سکوت در مقابل همه حکام ظاهر الصلاح و فاسد

الباطن است که فسادشان از اعمالشان پیداست.

چنین باور سیاسی به سود امویان بود. شاید مبالغه نباشد که این فرقه در ایجاد انفعال سیاسی و انزوای مردم و ستم پذیری مسلمانان قرون اولیه هجری تأثیری بیش از عقاید فرقه‌های دیگر داشت و مشکلات حضور فعال سیاسی در جامعه را از بین می‌برد حال آن که عقاید فرق دیگر، حتی غیر سیاسی‌ترین فرقه‌ها، تا این اندازه به حذف توده‌ها از صحنه سیاسی جامعه مساعدت نمی‌کرد.

فضل بن شاذان در معرفی عقاید آنها می‌نویسد:

[پیامبر فرمود:]

دو صنف از امت من از اسلام بهره ندارند: قدریه و مرجئه. سپس به ایشان گفته شد مرجئه کیستند؟ فرمودند: کسانی که می‌گویند ایمان گفتار و قول بدون عمل است. اصلی که مرجئه بدان عقیده دارند این است که اگر یکی از آنان پدر، مادر، پسر، دختر، خواهر و برادرش را ذبح کند، ایشان را در آتش بسوزاند یا آن که مرتکب زنا و سرقت و قتل نفسی شود که خداوند حرام کرده یا آن که قبر آنها را بسوزاند یا کعبه را خراب کند یا نبش قبر کند و یا مرتکب کبیره‌ای شود که خداوند از آن نهی کرده است، این اعمال ایمان او را فاسد نمی‌کند و او را از ایمان خارج نمی‌کند. چنین فردی که مادام به زبان اقرار بر شهادتین دارد، ایمانش مانند جبرئیل و میکائیل کامل است، حتی اگر آنچه می‌خواهد انجام دهد و مرتکب کارهایی که خدا از آن نهی کرده گردد.^{۱۱}

علل و عوامل شکل‌گیری مرجئه

درباره زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری مرجئه دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. در ذیل به پنج دیدگاه می‌پردازیم.

۱. عجز توده‌های مسلمان از تشخیص حق و باطل در خلال جنگ‌های جمل و نهروان که به دلیل سنجیدن حق با مردان و نه با معیارهای الهی واقع شده بود، به تدریج

موجب سردرگمی مبارزان شد و این درست نقطه عزیمت تکوین تفکری به نام ارجاء و جریانی به نام مرجئه گردید.^{۱۲}

البته برخی دیگر از محققان شکل‌گیری مرجئه را به زمان جریان فتنه عثمان مربوط می‌دانند. وقتی که عثمان کشته شد و انقلابیون با علی بیعت کردند. در این میان گروهی در واکنش به این اتفاقات از دخالت در امور سیاسی خودداری کرده و علیرغم اینکه علی را مناسب خلافت می‌دانستند، با ایشان بیعت نکردند. حسین عطوان می‌نویسد:

کسانی که از جریان فتنه عثمان دوری جستند و در آن شرکت نکردند نماینده نخستین مرجئه در صدر اسلام به شمار می‌روند؛ زیرا این شمار از صحابه کار مردم را به روز رستاخیز حواله می‌کردند و داوری درباره اعمال بندگان را تنها به خداوند وا می‌نهادند. این گروه جدید در تمامی سالهای حکومت امام علی خود را از صحنه سیاسی کنار کشیدند و در جنگها حاضر به دخالت نشدند. اینان طرفین درگیر در جنگ صفین را به یک چشم می‌نگریستند و به طرفداری از هیچ کدام برنخاستند، نه گروهی از ایشان را تخطئه کردند و نه گروهی را مورد تأیید قرار دادند و نیز در ریختن خون گروهی به نفع گروه دیگر شرکت نجستند، بلکه اعلام داشتند که تشخیص این مسئله بر آنها دشوار است و در تعیین حق از ناحق دچار سرگردانی شده‌اند و آن را به آخرت حواله کردند تا خداوند به خواست خود درباره آنها داوری کند. این افکار به سبب بالا گرفتن درگیری احزاب مختلف به امر خلافت و تندروی هر یک در دشمنی با دیگری به تدریج رشد یافت و شدت گرفت تا آن جا که پایه‌های فرقه مرجئه را بنیان نهاد.^{۱۳}

نوبختی نیز می‌نویسد:

گروهی که به معاویه پیوستند؛ این دسته همه اهل قبله را که ظاهراً اصرار به

اسلام می‌نمودند متدین و مسلمان دانسته و امید بخشایش و آمرزش آنها را

داشتند. از این رو جمله ایشان را مرجئه می‌خواندند.^{۱۴}

بعضی از مورخان عکس‌العمل بنی‌امیه در برابر خوارج و شیعه را منجر به پیدایش فرقه مرجئه می‌دانند.^{۱۵} چون بنی‌امیه در تمامی سالهای حکومت خود بخصوص در زمان معاویه و یزید به سرکوبی این دو گروه پرداخت و فضای وحشت را در جامعه ایجاد کرد. ۲. انتقال اندیشه و عقاید ایرانیان یا موالی خراسان به مهاجمان عرب عامل شکل‌گیری اندیشه ارجاست. اینان اندیشه «الاعمال بالنیات» (پاکی کار دل است نه کار جسم) را شعار خود ساخته و تکفیر انسان مسلمان را به دلیل انجام گناه، زشت می‌شمردند و به مضمون آیه شانزده سوره توبه متوسل می‌شدند. بدین ترتیب موالی خراسان، یعنی همان بخش از مردم بومی که با حفظ ایدئولوژی ایرانی خود به اسلام گرویده بودند، علم و ایمان را دارای یک معنا و جهل و کفر را مترادف یکدیگر و ضد آن می‌شمردند.

خراسانیان از بحران خلافت میان معاویه و حضرت علی استفاده کرده گفتند هیچ یک از دو طرف کافر نیستند و حکم آنها در روز قیامت به داوری خداوند خواهد بود. با خواست طرفداران این اندیشه سهل‌گیرانه، به مناسبت واژه «مرجون» در قرآن «مرجی» نامیده شدند.^{۱۶}

۳. برخی پیدایش مرجئه را واکنشی در برابر افراط و تفریط گروهها در جامعه اسلامی قلمداد کرده‌اند. خوارج که از گروههای تندرو جامعه به حساب می‌آمدند، خلیفه‌ای را که مرتکب گناه کبیره شود از جرگه مسلمانی خارج می‌دانسته و علیه او حکم جهاد صادر می‌کردند. این اندیشه زیربنای شورش علیه حکام اسلامی از دوران امام علی به بعد شد.^{۱۷} این روش خوارج سبب عکس‌العمل شدید امویان بر علیه آنان شد. خوارج به شدت سرکوب شدند و مدتی بعد با حذف فعالیت جدی خوارج، امنیت و نظم در صحنه سیاسی جامعه برقرار شد.

محمد جواد مشکور می‌نویسد:

چون بنی امیه به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بودند اعظم مردم که بیشتر آنها طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند و هرج و مرج و جنگ را باعث اتلاف نفوس ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از این جهت نظم و امنیت از هر وقت دیگر بیشتر مطلوب ایشان بود.^{۱۸}

مادلونگ می‌نویسد:

پس از شورش بزرگ شیعیان کوفی به رهبری مختار به سود محمد حنفیه، جنبش مرجئه شکل گرفت و بازگشت به اتحاد در میان مسلمانان با پرهیز از هرگونه افراط خواهی درباره خلافت را ترویج کرد. استدلال بنیادی آنها این بود که داوری درباره عثمان و علی را باید به خدا واگذار کرد و خلافت ابوبکر و عمر که در زمان آنها در میان مسلمانان اتحاد و توافق شیوع یافته بود سزاوار هرگونه ستایش و تقلید است. بنابراین مرجیان نخستین از غلات شیعه که خلیفگان پیش از علی را رد می‌کردند و از خارجیان که عثمان و علی را محکوم می‌کردند و از عثمانیه که بر طبق نظریه رسمی امویان علی را طرد می‌کردند، دوری می‌جستند.^{۱۹}

دکتر زرین کوب می‌نویسد:

مذهب مرجئه به یک تعبیر نوعی واکنش بود در مقابل خوارج و در واقع طرز فکر کسانی به شمار می‌رفت که از افراط و تفریط و پراکندگی امت اسلامی بر حذر بودند و برخلاف خوارج که مخالفان را هالک می‌دانستند اینها معتقد بودند که برای هر کسی امید نجات هست.^{۲۰}

یکی از محققان عنوان کرده که هدف نخستین مرجئه به ویژه آنان که در کوفه و بصره پراکنده گشتند این بود که جامعه مسلمانان را که به دلیل مخالفت با چهار خلیفه

نخست از سوی شیعه، خارجیان و نیز هواخواهان تندرو عثمان با تشتت مواجه شده بود، یکپارچه سازند.^{۲۱}

۴. تشبیه آیات قرآن و احادیث و روایات پیامبر یکی دیگر از دلایل پیدایش ارجا و مرجیان است. در آیه «و آخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» گروه آخر کسانی هستند که تصمیم‌گیری درباره آنها به تأخیر افتاده تا دستور خداوند درباره آنها برسد یا آنها را عذاب کند و یا ببخشد. احادیثی نیز از پیامبر درباره ارجا و مرجئه نقل شده است؛ از جمله روایتی از محمد بن مسلم انصاری است که می‌گوید پیامبر اکرم به من شمشیری داد و فرمود محمد با این شمشیر در راه خدا جهاد کن تا زمانی که بینی مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند و یکدیگر را می‌کشند؛ در این هنگام شمشیر خود را بر سنگ بزن و بشکن و در پی آن زبانت و دستت را نگاه دار تا تو را مرگی چاره‌ناپذیر در رسد یا دستی رباینده از میانت بردارد.

روایتی دیگر از ابوبکر نفع بن حارث ثقفی است که می‌گوید پیامبر فرموده است: به زودی فتنه‌هایی درخواهد رسید که اگر کسی در آن گوشه‌ای نشیند بهتر از آن است که در این راه گامی بر دارد و کسی که در این راه گامی بر دارد بهتر است از آن که در این راه جد و جهد کند. هان پس هنگامی که این فتنه‌ها درگرفت هر کس شتری دارد نزد شتر خود رود و هر که گوسفندی دارد نزد آن رود و هر که را زمینی است به سوی زمین خود روانه شود. ابوبکر می‌گوید در این هنگام مردی گفت یا رسول الله، اگر کسی نه شتری، نه گوسفندی و نه زمینی داشت چه؟ پیامبر فرمود شمشیرش را بر گیرد و لبه تیغ آن را بر سنگ بکوبد و اگر می‌تواند خود را برهاند.^{۲۲}

همچنین از اهبان بن صیفی غفاری نقل شده که می‌گوید رسول الله فرمود: هرگاه امت دو فرقه شدند شمشیری چوبین برگیر و در خانه خود بمان و من اکنون این شمشیر چوبین را برگرفته‌ام و در خانه خویش مانده‌ام.^{۲۳}

نخستین پدید آورندگان تفکر مرجئی

جنگ جمل و صفین تأثیر مهمی بر گرایش‌های سیاسی و نیز مذهبی به جای گذاشت. در جریان منازعه دو گروه شیعه و عثمانی، کسانی از صحابه و به تبع آنها برخی از تابعین به انگیزه‌های شخصی یا به دلایل فکری و مذهبی، خود را از معرکه کنار کشیدند و حاضر به حمایت از هیچ کدام از این دو دسته نشدند. اینها نخستین کسانی بودند که به کناره‌گیری از فتنه‌ها گرایش یافتند و قائل به ارجا شدند. آنها مواضع خود را با احادیث فراوانی که از پیامبر شنیده بودند توجیه می‌کردند. صحابه و تابعینی که موضع عزلت در پیش گرفتند عبارتند از:

۱. سعد بن ابی وقاص: وی در مورد فتنه می‌گفت: گمان نمی‌کنم حق من به پیراهن خودم بیش از حق من به خلافت باشد. من جهاد کردم پس با جهاد آشنایم و اگر مردی بهتر از من یافت شود نفس خود را نمی‌کوهم. من جنگ نخواهم کرد مگر آن که شمشیری برای من بیاورید که دو چشم و یک زبان و دو لب داشته باشد و بگوید این مؤمن است و آن دیگری کافر. وی در سال ۵۵ هـ. وفات یافت.^{۲۴}

۲. محمد بن مسلمه انصاری: وی از انصار به شمار می‌رفت او می‌گفت، پیامبر شمشیری به او داده تا در راه خدا قتال کند و سفارش کرده اگر میان مسلمانان جنگی درگرفت شمشیر خود را بر صخره‌ای بزند تا خرد شود. او به درخواست معاویه که از وی خواسته بود تا در کنار او باشد جواب رد داد.^{۲۵}

۳. اسامة بن زید: (م ۵۴ هـ): او می‌گفت هرگز با کسی که لا اله الا الله بگوید نخواهم جنگید.^{۲۶}

۴. عمران بن حصین: (م ۵۲ هـ): وی مردم را از درگیری و فتنه به سمتی می‌کشاند و آنها را دعوت می‌کرد که در برابر فتنه فرو بنشینند.^{۲۷}

۵. ابوبکره نفیع بن حارث ثقفی: (م ۵۲ هـ): او دوری گزیدن از فتنه را برای مردم مطلوب جلوه می‌کرد و می‌گفت پیامبر فرموده است اگر دو مسلمان با یکدیگر رو در رو شدند و یکی دیگری را کشت، کشته و کشته هر دو در آتشند.^{۲۸}

۶. ولید بن عقبه: برادر ناتنی عثمان از طرف مادری بود. او در زمان خلافت معاویه مرد. ابن سعد می‌گوید: هنگامی که میان علی و معاویه آن شد که شد، ولید بن عقبه برای دوری از آنان به رقه رفت و با هیچ یک از آن دو همراهی نکرد، تا آن که امور سپری شد و او در رقه بود.^{۲۹}

۷. حزیم بن احزم اسدی: (در گذشته در دوره خلافت معاویه).^{۳۰}

۸. عبدالله بن عمر بن خطاب (م ۷۳ هـ): سلام بن مسکین ازدی بصری می‌گوید: هنگامی که عثمان بن عفان کشته شد، به عبدالله بن عمر گفتند تو آقای مردم و آقا زاده‌ای، بیرون آی تا از ایشان برای تو بیعت بگیریم. او در پاسخ گفت: به خدا سوگند اگر می‌توانستم چنان می‌کردم که به سبب وجود من به اندازه کپه‌ای خون از کسی نریزد. گفتند یا بیرون می‌آیی یا بر بسترت تو را خواهیم کشت و او سخن نخست خود را باز گفت. پس او را فریفتند و بهراسانیدند ولی از او هیچ گونه رویدادی ندیدند تا بمرد. سیف مازنی می‌گوید ابن عمر می‌گفت: در راه فتنه نخواهیم ستیزید و پشت سر کسی نماز نخواهم گذارد که چیرگی به کف آرد.^{۳۱}

۹. ایمن بن حریم اسدی: او از شرکت در جنگ صفین کناره گرفت و می‌گفت: پدر و عمویم در جنگ بدر حاضر بودند و به من سفارش کردند که با مسلمانی به جنگ برنخیزم. ابن ختیبه می‌گوید عبدالملک مروان کسی بود که از ایمن خواست تا به جنگ عبدالله بن زبیر برخیزد اما او نپذیرفت.^{۳۲}

۱۰. رهبان ابن صیفی: وی نیز در برابر درخواست امام جواب رد داده و گفت پیامبر به وی سفارش کرده تا در جریان اختلاف میان مسلمانان، برای خود شمشیری از چوب بسازد. بعد اضافه کرد اکنون آن شمشیر را ساخته‌ام اگر می‌خواهی تا با آن برای تو بجنگم.^{۳۳}

حسین عطاوان در مورد ظهور این گرایش می‌گوید:

نخستین پیروان مرجئه، گروهی از رزمندگان بودند که پس از کشته شدن

عثمان به عفان به مدینه آمدند. آنها مسلمانان را دیدند که با یکدیگر می‌ستیزند، این ستیز ایشان را به هراس افکند. لذا از آنها کناره گرفتند و بی‌طرفی برگزیدند. ابن عساکر می‌نویسد: آنها شکاکانی بودند که دودلی روا داشتند. آنها در جنگ‌ها شرکت جسته بودند ولی هنگامی که پس از کشته شدن عثمان به مدینه آمدند، مردمی را دیدند که پیشتر، آنها را پیرو یک مرام شناخته بودند و اختلافی در میانشان نبود. گفتند: ما در حالی شما را ترک کردیم که بر گروهی واحد بودید و اختلافی نداشتید، اینک که به میان شما باز گشته‌ایم، شما را چند شاخه می‌یابیم. برخی از شما می‌گویند عثمان مظلومانه کشته شد، در حالی که در میان صحابه از همه دادگرت‌تر بود. برخی دیگر می‌گویند علی در میان اصحاب شایسته‌ترین افراد در برخورداری از حق بود و همه آنها هم مورد اعتماد هستند و همگی راستگو، ولی ما از این رو کناره می‌گیریم بی آن که نفرین‌شان کنیم یا بر آنها گواهی دهیم. کار آن دو را به خدا وا می‌گذاریم تا خدا باشد که میان این دو داوری کند.^{۳۴}

حسن بن محمد حنفیه پایه‌گذار ارجا

حسن بن محمد حنفیه نخستین کسی بود که آموزش ارجا را رواج داد. نخستین مأخذ موجود از مرجئه رساله و نامه‌ای است از حسن بن محمد حنفیه به سال ۷۳ هـ. که در آن عقیده‌اش را به صورت روشنی تشریح کرده است.^{۳۵} متن این نامه با شرحی مفصل در مقاله محققانه ژوزف فان فلوتن ذیل عنوان کتاب *الارجاء* آورده شده است. شهرستانی می‌گوید: وی عمل را مؤخر از ایمان نمی‌دانست، بلکه تنها بر آن بود که صاحب گناه کبیره تکفیر نمی‌شود، زیرا طاعت و معاصی از اصل ایمان نیست.^{۳۶} وی در جمع دانشمندانی که درباره عثمان و علی و طلحه و خاندان زبیر مناظره می‌کردند اظهار کرد که

حکم درباره حق و ناحق بودن در منازعات آنان باید به خدا واگذار شود و کسی نباید به آنان اظهار متابعت یا ابراز جدایی کند. وقتی که محمد حنفیه این اظهارات فرزندش حسن را در مورد علی و عثمان شنید به سراغ او آمد و با عصا بر سر او کوبید و گفت پس پدرت علی را دوست نمی‌داری. وی در کتاب *الارجاء* معتقد است منشأ ارجا به عصر موسی بر می‌گردد. آن جا که موسی در پاسخ فرعون که از نسل‌های گذشته پرسش می‌کرد، گفت دانش آن نزد خدای من در کتاب است.^{۳۷} به روایت ذهبی، حسن بن محمد بعدها از نگارش رساله خویش پشیمان شد و آرزو می‌کرد که ای کاش مرده بود و این رساله را نمی‌نگاشت. حسن بن محمد در عهد عمر بن عبدالعزیز درگذشت. آرا و افکار وی بعد از خودش منتشر شد و اولین کسی که از آرای او تأثیر پذیرفت غیلان دمشقی، رییس فرقه مرجیه قدریه بود.^{۳۸} از کتاب‌های دیگری که به حسن بن محمد حنفیه نسبت داده‌اند رساله‌ای به نام «هی الرد علی القدریه» است که به اشاره عبدالملک مروان (۸۶ هـ.) تألیف کرد. این رساله و نیز کتاب *الارجاء* کهن‌ترین سندی است که تا کنون به دست ما رسیده است.^{۳۹}

آرا و عقاید مرجئه

۱. عقاید مرجئه درباره مسئله خلافت و خلیفه

آرای سیاسی ایشان را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱. نصب خلیفه ضروری است و این مردم هستند که با مراجعه به شرع و عقل ضرورت تشکیل حکومت را تشخیص می‌دهند و به نصب امام مبادرت می‌ورزند.^{۴۰}
۲. مرجیان در خلافت خلفای نخست تردیدی نداشتند،
۳. آنها معتقد بودند که امام بهتر است که از غیر قریش باشد. هر آن کس که قائم به کتاب خدا و سنت پیامبر باشد مستحق امامت خواهد بود و این عقیده کسانی همچون غیلان نیز است.^{۴۱}
۴. اگر چه خلیفه برای ادامه انجام وظایف پیامبر نصب می‌گردد، اما اگر در او و

حکومتش فسادى پيدا شد بايد وى را تحمل کرد و مادام که شهادتین را به زبان جارى مى کند بايد همه فسادها و تباهکاری‌های او را به دیده اغماض و تحمل نگریست و قضاوت علیه وى را به تأخیر انداخت.^{۴۲} به عبارت دیگر آنها معتقد بودند امام اگر مرتکب گناه کبیره شود از مسلمانی خارج نمی‌شود و واجب الاطاعه است و نمازی که به امامت او به جا آورده شود معتبر است.^{۴۳}

شایان ذکر است که عقیده فوق بیشتر مختص مرجئه خالص است. بغدادی مرجئه را به سه دسته تقسیم می‌کند: مرجئه قدریه که قائل به ارجا در ایمان و قدر در اعمال هستند؛ مرجئه جبریه که قائل به ارجا در ایمان و جبر در عمل هستند؛ مرجئه خالصه که قائل به ارجا در عمل و ایمان هستند.^{۴۴} مرجئه جهمیه که قائل به جبر در عمل هستند با این عقیده مخالفند. آنها معتقد به شورش علیه حاکم ستمگر و ظالم بودند و شورش‌های ضد اموی را ساماندهی کردند.

نخستین کسی که ویژگی‌های سیاسی مرجئه آغازین را بیان کرده ژوزف فان فلوتن *van voliten* است که اطلاعات خود را بر پایه شعری از ثابت قطنه نهاده است. ثابت از شعرای مرجئه و معاصر خلافت بنی امیه و از یاران یزید بن مهلب سردار بزرگ اموی بود. ثابت درباره عقاید مرجئه قصیده‌ای سرود که ابوالفرج اصفهانی آن را در کتاب *الآغانی* نقل کرده است. براساس اشعار وی، مرجئه نخستین در مسلمان دانستن همه مسلمانان اصرار می‌ورزیدند و همچنین از قضاوت درباره علی و عثمان که مسئله اصلی آن دوران بوده پرهیز می‌کردند و کار آنها را به خدا و روز قیامت واگذار می‌کردند و قضا و قدر الهی را در همه افعال و کارها قبول داشتند.^{۴۵}

۲. عقاید کلامی مرجئه

در این جا عقاید کلامی مرجئه را درباره توحید، نبوت، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر و منزلة بین المنزلتین، بیان می‌کنیم.

۱. توحید، اولین و اساسی‌ترین عقیده مرجئه را تشکیل می‌دهد، به معنای ایمان به خدا

و شناخت یگانگی او، و نقطه مقابل آن کفر به معنای عدم شناخت خداست. مرجیان معتقدند ایمان از عمل جداست و ایمان صرفاً شناخت خدا و دوستی و خضوع در مقابل اوست. در حقیقت نقطه اشتراک عقاید مرجیان در مورد ایمان، جدا کردن حوزه ایمان از عمل است.^{۴۶} آنها معتقدند همه چیز بستگی به ایمان دارد؛ اگر ایمان درست باشد عمل نکردن به آن زیان نمی‌رساند، همان طور که عمل بی‌ایمان نیز سودمند نیست.^{۴۷}

۲. نبوت، اقرار به نبوت پیامبر اسلام نیز از دیگر عقاید مرجیان است. البته برخی از فرق اقرار به رسول خدا و پیامبری او و تعالیم‌اش را جزء ایمان نمی‌آورند و فقط معتقدند ایمان همانا شناخت خدا است؛ اما برخی از فرق مرجئه مثل غسائیه و ثوبانیه شناخت پیامبر و رسول خدا را نیز جزئی از ایمان دانسته‌اند.

۳. منزلة بین المنزلتین، که همان چگونگی وضعیت مرتکب کبیره است. مرجیان در مورد مرتکب کبیره رأی بر خلاف خوارج و شیعه دارند. شاید یکی از دلایل و فلسفه ظهور فرقه مرجئه موضع‌گیری و عکس‌العمل در مقابل عقیده خوارج و شیعه در قبال مرتکب کبیره است، همان طور که پیشتر گذشت، به اعتقاد خوارج، برای مسلمانان ایمان قلبی بسنده نیست و مرتکب گناه کبیره جزو مؤمنان به شمار نمی‌آید و کافر است. مرجئه در مقابل خوارج اعلام داشتند مرتکب گناه کبیره با وجود فسق و فجور مؤمن است.^{۴۸}

۴. وعد و وعید، به نظر می‌آید که مشکل مرجئه با دیگران درباره جهنم و قیامت بیش از مشکل آنها با دیگران در امر دنیا است، زیرا فرقه‌های فراوانی حاضر به تکفیر مرتکب کبیره نیستند و همه اهل قبله را مسلمان می‌دانند، اما در این که در جهنم چه بر سر مرتکب کبیره می‌آید تا اندازه‌ای اختلاف نظر میان آنها وجود دارد. مرجئه جدای از اصرار بر معاف ساختن مرتکب کبیره از خلود در جهنم، تمایل دارند تا درباره ورود موقت او نیز مفری بیابند.^{۴۹} آنها معتقدند در وعد یا مژده پاداش نیک استثنا وجود ندارد، اما در وعید یا تهدید به مجازات و عذاب استثنا وجود دارد. چنین چیزی در میان مردم نیز معمول و متداول است؛ مثلاً گاه مردی خدمتکار خود را به زدن تهدید می‌کند، اما بعداً از تقصیرش می‌گذرد و هیچ کس هم او را به دروغ متهم نمی‌کند و این به دلیل همان استثنای نهفته

در وعید است.^{۵۰} به عبارت دیگر، وعده خدا تخلف‌پذیر نیست اما وعید او گاه تخلف‌پذیر است و خداوند می‌تواند به آن وفا کند که خلف وعده نشانه نقص است اما عقاب (وعید) عدل است و خداوند می‌تواند هرگونه که بخواهد در آن دخل و تصرف کند و خلف در وعید هم نقص به شمار نمی‌آید.^{۵۱}

۵. امر به معروف و نهی از منکر: همان طور که اشاره شد، مرجیان به سه دسته جبریه، قدریه و خالصه تقسیم می‌شوند. افکار و آرای این سه دسته در ایمان به خدا و نبوت با هم مشترک است، اما در نوع برخورد با حاکمیت سیاسی با یکدیگر تفاوت دارد. مرجیان جبری و قدری معتقد به وجوب امر به معروف و نهی از منکر حتی در قالب جهاد و قیام علیه حاکم ستمگر بودند، اما مرجئه خالص نوعی سازش و همنوایی با حاکمیت بنی امیه داشتند، زیرا آنان عمل را جدای از ایمان می‌دانستند. به همین دلیل بنی امیه طرفدار آنها بودند. اما مرجئه جبریه قائل به سکوت و سازش در برابر بنی امیه نبودند و معتقد بودند باید در برابر حاکم ستمگر قیام نمود. آنها در مسئله خلق قرآن و نفی صفات و تنزیه خداوند و نیز در اهداف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود از قدریه پیروی می‌کردند، زیرا این فرقه برای تحقق بخشیدن به برابری اجتماعی میان مسلمانان عرب و موالیان و برداشتن قانون اخذ جزیه از تازه مسلمانان مبارزه می‌کردند. اینان شعار شورایی بودن خلافت و ضرورت انتخاب سزاوارترین و برترین فرد به این مقام از طریق شورا و اجماع مسلمانان را سر می‌دادند و به دادگری در حکومت، پیروی از کتاب و سنت و پیشوایان هدایت و به کار گرفتن مسلمانان شایسته و با تقوا دعوت می‌کردند.

فقه‌های درباری شام و جزیره با تکفیر مرجئه جبریه و صدور فتوای قتل آنها، خلفا را در سرکوبی شورش جبریه یاری می‌رساندند به طوری که بیشتر افراد این فرقه سرکوب و خون اسیران و دستگیر شدگان به فجیع‌ترین شکل ریخته شد. جز در مواردی اندک از کشتن احدی از آنان، علی رغم برخورداری از موقعیت علمی و مقام زهد و پارسایی، چشم‌پوشی نکردند.^{۵۲}

فرقه‌های مرجئه

مرجئه در عکس‌العمل به مسئله جبر و اختیار در اعمال به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه خالصة که بر ارجای خالص (در ایمان و عمل) پایدار ماندند، فرقه جبریه که به ارجا در ایمان و جبر در عمل گراییدند و فرقه قدریه که قائل به ارجا در ایمان و اختیار در عمل شدند.^{۵۳}

در این جا به توضیح این سه فرقه مرجئه و عقاید آنها می‌پردازیم:

۱. مرجئه قدریه

مرجئه قدریه با نام پیشوای آن غیلان دمشقی شناخته می‌شود.^{۵۴} به قول شهرستانی غیلان از قدریه مرجئه است.^{۵۵} مذهب قدریه در اواخر روزگار سفیانیان در نیمه دوم قرن اول هجری در شام ظهور کرد و غیلان دمشقی و صالح بن سوید از بزرگترین رهبران این فرقه در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز بودند.^{۵۶} اینان از نزدیکان و خواص خلیفه بودند. نام گذاری این فرقه به قدریه به دلیل اعتقاد آنها به آزادی و اراده انسان است. این اعتقاد، خلفای اموی را در ردیف سایر مسلمانان قرار می‌داد و آنها را مانند بقیه مردم مسؤول اعمال و رفتار خویش می‌دانست. این اعتقاد موجبات خشم خلفای اموی از قدریه و مبارزه آنها با این فرقه را فراهم آورد، زیرا اکثر خلفای اموی معتقد بودند خلیفه هرگز محاسبه و مجازات نمی‌شوند.^{۵۷} مرجئه قدریه به برابری عرب و موالی معتقد بودند و تاکید داشتند که مسلمانان همگی امت واحدی را تشکیل می‌دهند و از حقوق و وظایف ایمان برخوردارند و رنگ و نژاد موجب هیچ گونه امتیازی نیست و ملاک برتری تنها تقوا و عمل است. آرای اقتصادی قدریه ارتباط محکمی با آرای اجتماعی آنان داشت. شعار قدریه این بود که باید وجوهات مذهبی، خراج و جزیه را به طور عادلانه و به موقع جمع‌آوری و در جای خودش مصرف کرد با و بی هیچ کم و کاست یا تبعیضی در میان اهلس توزیع نمود. موضوع خلافت مهم‌ترین موضوع سیاسی بود که قدریه مطرح کردند. این فرقه ادعای انحصار خلافت بر عرب و قریش را رد می‌کردند و دخالت جبر در موضوع خلافت را

نادرست می‌دانستند، اصلی که امویان با تشبیه به آن خلافت خویش را از جانب خداوند و قضای الهی قلمداد می‌کردند. قدریه اظهار می‌داشتند که خداوند هرگز کسی را به زمامداری مسلمانان منصوب نمی‌کند خلافت و انتخاب خلیفه به شورا واگذار شده و باید شایسته‌ترین و سزاوارترین کس بدون در نظر گرفتن نژاد و رنگ از طریق شورا و اجماع امت اسلامی به این مقام برگزیده شود. این آرا بیشتر از قرآن و سنت گرفته شده بود. به همین دلیل خلفای اموی از هیچ کوششی برای از میان بردن آنها دریغ نمی‌کردند. آنها با جعل احادیث، مرجیان قدری را به انحرافات فکری و عقیدتی یا کفر و الحاد متهم می‌کردند و هر کجا که آنها را می‌یافتند به قتل می‌رساندند. در حقیقت مبارزه خلفای اموی و علمای اهل سنت با مرجیان قدری از عواملی بود که به از میان رفتن میراث قدریه کمک کرد. علاوه بر این جذب افکار و آرای قدریه توسط معتزله نیز موجب شد که آثار این فرقه در آثار معتزله هضم و جذب شود و هویت و تشخیص مستقل برای آنها باقی نماند.^{۵۸}

۲. مرجئه جبریه

پیشوای این فرقه جعد بن درهم است. وی در سال ۱۲۴ هـ در کوفه به دست خالد بن عبدالله قسری کشته شد. این فرقه معتقد بودند که هر کس خدا را بشناسد حتی اگر آن را به زبان انکار کند کافر نمی‌شود، زیرا علم و معرفت با انکار زبانی از میان نمی‌رود، بنابراین چنین کسی مؤمن است.

آنها به جبر در عمل معتقدند. بر این اساس انسان موجودی بی‌اراده و غیر مختار است و همه افعال از سر جبر است و هرگاه جبر ثابت شود پس تکلیف نیز جبر خواهد بود. لذا ثواب و عقاب هم جبر است. مرجئه جبریه مخالف سکوت و سازش و خواهان قیام و شورش در برابر حاکم ستمگر بودند. آنها گروهی سیاسی انقلابی و مبارز بودند و انحصار طلبی امویان را در حکومت تقبیح می‌کردند. ایشان موروثی بودن خلافت و حکومت را رد می‌کردند و با اعمال و رفتارهای مختلف آنها به مبارزه بر می‌خاستند، از مفساد مالی بنی-

امیه پرده بر می داشتند و هدف خود را پایان دادن به قدرت و ساقط کردن حکومت اموی می دانستند. رهبران مرجئه جبریه هرگاه فرصتی پیش می آمد یا در خود احساس قدرتی می کردند به نبرد با امویان بر می خاستند. قیام‌های این فرقه از زمان عبدالملک مروان به بعد استمرار داشت. در مقابل، خلفای اموی به شدت آنها را سرکوب کردند. چون از نظر خلفای اموی جبریه سرسخت‌ترین دشمنانشان محسوب می شدند.^{۵۹}

۳. مرجئه خالصه

مرجئه ناب یا خالصه معتقد به ارجا در ایمان و عمل هستند. اینها اعتقاد داشتند ایمان تصدیق قلبی است و امری است که با دل انسان سروکار دارد و چون هیچ کس به ضمیر دیگران واقف نیست هیچ کس را نمی‌توان هالک شمرد. بدین ترتیب در کار خلق چندان سخت‌گیری نمی‌کردند و برخلاف خوارج و شیعه که بیش و کم و دایم آشکارا با خلفا در جنگ و ستیز بودند آنها غالباً تحمل و سکوت را پیشه می‌کردند و خروج بر آنها را روا نمی‌شمردند آنها با بنی امیه به نرمی رفتار می‌کردند و معتقد بودند که امویان مسلمانان حقیقی و اهل قبله‌اند و تردید پارسایان در حق آنها پایه‌ای درست ندارد، زیرا آنها به خدا و پیامبر ایمان دارند و همین برای مسلمانی آنها کافی است و نیز معتقد بودند که حکومت امویان به خواست خدا بوده و به همین جهت قانونی است.

در هر حال مرجیان خالص افرادی منزوی، گوشه‌گیر و منفعل و به دور از هیاهوهای سیاسی بودند. اینان معتقد بودند که فرد فقط کافی است که شهادتین را بگوید و خدا را قبول داشته باشد، اما این که وی چه اعمالی انجام می‌دهد مهم نیست. در حقیقت نباید به او کاری داشت و هر کاری که انجام می‌دهد نباید به وی اعتراض کرد و کار او را به خدا وا گذاشت و خدا بهتر می‌تواند در کار او قضاوت کند.^{۶۰}

مرجیان خالصه خود به فرقه‌های متعدد تقسیم می‌شوند. بغدادی در *الفرق بین الفرق* و رازی در *تبصرة العوام* آنها را به پنج دسته تقسیم می‌کنند: یونسیه پیروان یونس شمیری،

غسانیه پیروان غسان مرجی و اینها مرجیان کوفه هستند از جمله آنها ابو یوسف و ابو حنیفه و جهم بن صفوان و غیلان دمشقی، تومینه اصحاب ابومعاذ تومنی، ثوبانیه اصحاب ابی ثوبان، مریسه پیروان مریسی که ابن راوندی از آن جمله است. دسته‌ای از این فرقه‌ها، ایمان را فقط شناخت خدا و دسته‌ای دیگر علاوه بر شناخت خدا شناخت پیامبران را نیز لازم می‌دانستند.^{۶۱}

نویختی مرجئه خالص را به چهار دسته تقسیم می‌کند: به نام‌های جهمیه، غیلانیه، ماصریه و بتریه.^{۶۲} اشعری نیز در *المقالات الاسلامیین* فرقه‌های مرجئه را برای دسته‌بندی آنها در ایمان و کفر به دوازده فرقه تقسیم بندی می‌کند. او وجه مشترک آنها را جدایی ایمان از عمل و سکوت و سازش با هیئت حاکمه و دوری از فتنه می‌داند.^{۶۳} از جمله طرفداران مرجئه خالص در خراسان مقاتل بن سلیمان است که به سال ۱۵۰هـ در گذشت. وی با نصر بن سیار حاکم اموی خراسان دشمنی می‌ورزید اما سرانجام با او سازش کرد. جوزجانی و ابن قتیبه، عبدالعزیز بن ابی رواد (م ۱۵۹ هـ.) و خارجه بن مصعب سرخسی (م ۱۶۸ هـ.) را مرجئه خالصه معرفی می‌کنند.^{۶۴}

مرجئه در دوران خلفا

۱. دوره خلافت امویان

همان طور که گفته شد، مرجیان خالصه از حامیان حکام و خلفای وقت بودند؛ اما مرجیان قدری و جبری از مخالفان حکام ظلم و جور بودند و با آنها مبارزه می‌کردند؛ از جمله آنها می‌توان افراد زیر را نام برد:

۱. سعید بن جبیر: وی قاری قرآن و محدث و فقیه در دوره عبدالملک مروان بود. حجاج، حاکم عراق در دوره عبدالملک، در آغاز از مجامع مرجئه پشتیبانی می‌کرد و به سعید بن جبیر کوفی موکل سیاه پوستش مقامات حساسی واگذار می‌کرد، اما رفتار حجاج با خلق و خوی مؤمنان سازگار نبود به طوری که اختلافی بین او و مرجئه بروز کرد؛ موضوعی که بیش از همه مرجئه را در برابر حجاج برانگیخت سبّ علی بن ابی طالب بود

که حجاج آن را شرط وفاداری به امویان می‌دانست. به همین علت هنگامی که عبدالرحمان اشعث کوفیان را به پشتیبانی خود فراخواند اهل کوفه با قاریان قرآن و دیگر علما به او پیوستند. عبدالرحمان اشعث در سال ۸۰ ه. با سمت فرمانده نیروی اموی به سوی سیستان روانه شد تا در ناحیه شرق اسلامی به فتوحات جدید دست یابد. پس از رخدادهایی، اصرار حجاج در ادامه فتوحات باعث بر هم خوردن روابط عبدالرحمان با حجاج شد و عبدالرحمن بر حجاج شورش کرد. مردم عراق که زمینه مخالفت با حجاج و امویان را داشتند دعوت او را به سوی کتاب و سنت خدا و رسول و نفی خلفای گمراه و جهاد با بی‌دینان پذیرفتند. در میان شورشیان گروهایی از شیعیان عراق، قراء و فقهای این دیار، موالی ایرانی و مرجئه حضور داشتند. این شورش در سال ۸۳ ه. پایان یافت. سعید بن جبیر در زمره نخستین افراد انقلابی و مبارز بود که در سال ۸۱ ه. به همراه عبدالرحمان خروج کرد و حجاج بن یوسف را خلع نمود.^{۶۵} سعید از بد رفتاری و ستم امویان با مردم آشکارا سخن می‌گفت و آنان را به بریدن از اسلام و دور افکندن آن نسبت می‌داد. ابن سعد می‌گوید سعید بن جبیر در روز دیرجامم خطاب به جنگجویان می‌گفت آنان باید با بنی‌امیه به سبب خودکامگی در حکومت، خروج از این دسته بر بندگان خدا، پایمال کردن نماز و خوار کردن مسلمانان بجنگند. او پس از شکست به مکه رفت و در آن جا اقامت گزید. به درخواست حجاج، و به دستور ولید بن عبدالملک، سعید دستگیر شد و به قتل رسید.

۲. ابراهیم تیمی: وی نیز به دست حجاج دستگیر شد و در زندان او به قتل رسید.^{۶۶}

۳. طلق بن حبيب: ابن قتیبه او را از سران مرجئه دانسته است.^{۶۷} وی به زهد و عبادت مشهور بود. طلق بن حبيب از مخالفان حجاج بود و به دستور وی به زندان افکنده شد و پس از مرگ حجاج از زندان رها شد و چندی بعد در شهر واسط درگذشت.^{۶۸}

۴. درّ بن عبدالله: او در قیام ابن اشعث شرکت داشت.^{۶۹}

۵. ثابت بن قطنه: وی از شاعران دوره اموی و از نزدیکان یزید بن مهلب بود. او مدت‌ها در خراسان مشغول فتوحات بود و به سمت‌هایی از طرف یزید منصوب شد. وی در

سال ۱۰۱ هـ. به همراه مرجیان و مسلمانان دیگر به رهبری یزید بن مهلب علیه یزید بن عبدالملک شورش کردند، اما سعید دستگیر شد و به دست حجاج در سال ۹۵ هـ. قمری کشته شد.

۶. ابو رؤبه: وی یکی از فرماندهان یزید بن مهلب بود و رهبری دسته‌ای از مرجیان را به عهده داشت و در کنار یزید بن مهلب در جنگ کشته شد.^{۷۰}

۷. جعد بن درهم که به علت شورش علیه هشام بن عبدالملک کشته شد.

۸. موسی بن کثیر.

۹. غیلان دمشقی که در سال ۱۱۹ هـ. به دست هشام کشته شد.

۱۰. حارث بن سریج که نصر سیار حاکم اموی خراسان او را کشت.

۱۱. جهم بن صفوان که در شورش حارث شرکت داشت و در سال ۱۲۸ هـ. کشته شد.

۱۲. ابوحنیفه که فقیه و متکلم و دومین امام مکتب فقهی مذهب سنت است.^{۷۱} استاد

وی محمد بن ابی سلیمان بود. ابوحنیفه هجده سال در حلقه درسش شرکت کرد. وی پس

از درگذشت محمد بن سلیمان به عنوان برجسته‌ترین شاگرد حلقه او، مرجع صدور فتوا و

تدریس فقه در کوفه گردید^{۷۲} و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد. در فاصله سال‌های ۱۲۲ -

۱۳۲ هـ. که حکومت اموی واپسین سال‌های خود را می‌گذرانید، ابوحنیفه به عنوان فقیهی

مخالف با دستگاه حکومت با دیدگاه‌های اعتقادی خاص خود بسیار مورد توجه جناح‌های

مخالف حکومت قرار گرفت. در جریان قیام زید در سال ۱۲۱ - ۱۲۲ هـ. ابوحنیفه پنهانی او

را یاری کرد و مال و جنگ افزار در اختیارش قرار داد.^{۷۳} در جریان دریافت امان نامه برای

بازگشت حارث بن سریج (یکی از سران انقلابی خراسان) به مرو ابوحنیفه بین خراسانیان و

اجلح از نزدیکان خلیفه نقش میانجی را ایفا کرد. مکتب فقهی و عقیدتی ابوحنیفه در همان

سرزمین‌هایی که حارث در آنها نخستین پیروان خود را به دست آورد، یعنی تخارستان

پایین، با شتاب گسترش یافت. به ویژه بلخ که نخستین سنگر حنفی‌گری در خاور شد. به

کوشش مخالفان ابوحنیفه، شهر بلخ مرجئه آباد یا شهر مرجیان لقب یافته بود و این وجه

تسمیه به این دلیل بود که ابوحنیفه مرجئی نامیده شده بود و عامه مردم بلخ پیرو عقیده او

بودند.^{۷۴} در فاصله سال‌های ۱۲۷ - ۱۲۸ هـ که خوارج صفری به رهبری ضحاک بن قیس شیبانی کوفه را تصرف کردند، ابوحنیفه با آنان درگیر مناظراتی بوده است.^{۷۵} هنگامی که یزید بن عمر بن هبیره از سال ۱۲۹ هـ. از جانب مروان دوم به فرمانروایی عراق منصوب شد، ابوحنیفه را به تصدی مقام فقهی و به روایتی به نظارت بر بیت‌المال فراخواند. ابوحنیفه با وجود فشاری که ابن هبیره بر او وارد آورد از پذیرش و پیشنهاد او سرباز زد.^{۷۶} افزایش فشار از جانب ابن هبیره بر ابوحنیفه او را ناچار ساخت تا کوفه را به مقصد مکه ترک کرده و دو سال آخر سلطه امویان را در آن جا به سر برد.^{۷۷} وی از این فرصت استفاده کرد و به تبلیغ اعتقادات و آرای فقهی خود پرداخت. اصحاب حدیث، امامیه، معتزله و اشاعره، ابوحنیفه را در زمره مرجئه شمرده‌اند و این نسبت آن اندازه بازگو شده که گویی در ردیف مسلمات جای گرفته است. به نوشته ابو مقاتل سمرقندی، ابوحنیفه مؤکداً به اصل ارجا معتقد بود که آن عبارت بود از دوری جستن از هرگونه عقیده نامطمئن در مسائل مذهبی. معروف‌ترین کتاب وی *الفقه الاکبر* را می‌توان منشوری از ارجا در نیمه اول قرن دوم دانست. در این کتاب اصل مهم ارجاء نخستین یعنی واگذاری کار علی و عثمان به حکمیت ارائه داده می‌شود.^{۷۸}

در افکار منسوب به ابوحنیفه که او را به مرجئه نزدیک کرده است باور او به زیادت و نقصان ناپذیری ایمان است. ارجای معتدل ابوحنیفه به تفصیل در رساله او به عثمان بتی و نیز در *العالم و المتعلم* آمده است. او در این آثار ضمن تکیه بر ارزش عمل تصریح کرده است که به عقیده او همه مؤمنان لزوماً به بهشت نخواهند رفت و عامیان بدون توجه به خواست خداوند عذاب گشته یا بخشیده خواهند شد. همچنین هر مسلمانی که اسلام را در بست پذیرا می‌شود مؤمن راستین است هر چند شاید هنوز تکلیف‌های اسلامی را ندانسته باشد و بدانها عمل نکند. به اعتقاد ابوحنیفه در میان مسلمانان مقام‌ها و درجه‌های گوناگون ایمان وجود ندارد، بلکه ایمان هر مسلمان با ایمان پیامبران و فرشتگان برابر است. نظر گاه وی در مورد امامت در *الفقه الاکبر* روشن می‌شود که ما امر عثمان و علی را

به خدا واگذار می‌کنیم. ابوحنیفه حضرت علی را در تمامی جنگ‌هایش بر طریق حق دانسته و دشمنان او را یاغی شمرده است. وی حتی به تفضیل علی بر عثمان اعتقاد داشته است.^{۷۹}

۱۳. حماد بن ابی سلیمان: از موالیان و محدثان کوفی، و استاد ابوحنیفه است. حماد اولین کسی بوده که در کوفه ندای ارجاء داده است. پس از درگذشت او، اهل حدیث به دلیل مرجی بودن، به وی طعنه زدند. در حقیقت ریشه ارجای ابوحنیفه از ناحیه حماد است.^{۸۰}

۱۴. محارب بن دثار: به نوشته ابن سعد، او از مرجئه اولی بود.^{۸۱}

۱۵. مسعر بن کدام: وی در مجلس درس ابوحنیفه حاضر می‌شد و از مرجئه بود. زمانی که مرد، سفیان ثوری و حسن بن صالح حاضر به حضور بر جنازه وی نشدند. وی از هواداران زید بود و به هنگام قیام وی او را به کوفه دعوت کرد.^{۸۲}

۱۶. قدید بن جعفر: از اصحاب رأی و شاگرد ابوحنیفه بود.^{۸۳}

۱۷. سفیان بن سحنتان: از اصحاب رأی و شاگرد ابوحنیفه بود.^{۸۴}

۱۸. محمد بن مسیر.^{۸۵}

۱۹. حکم بن عبدالله بلخی.^{۸۶}

۲. مرجئه در دوره عباسیان

برخی از شرق شناسان معتقدند مرجئه به دلیل وابستگی به امویان با از بین رفتن امویان از صحنه حذف شدند. بعدها نویسندگان دیگری نیز این دیدگاه را مطرح کردند. اما واقعیت این است که پیدایش مرجئه و حرکت و موضع آنها در دوره اموی همیشه به نفع امویان نبود، بلکه مرجیان در شورش‌های ضد اموی نیز شرکت داشتند. بنابراین عوامل دیگری موجب محو تدریجی مرجئه گردید. شایان ذکر است حداقل تا اواخر قرن سوم تفکر مرجئی و مرجیان از میان نرفتند و حتی می‌توان ادعا کرد که از تعدادشان کاسته نشد، زیرا در آثار رجالی قرن سوم و چهارم، بسیاری از محدثان متهم به مرجئه بودند و

عقاید مرجئه در فرقه‌هایی که در قرن سوم و چهارم شهرت داشته همچون مذهب کرامیه و نجاریه به وضوح وجود داشته است. حتی برخی از مرجئه در دوره بنی عباس به حکومت نزدیک شدند کما این که برخی نیز در موضع مقابل قرار داشتند.^{۸۷}

در دوره بنی عباس، اولین اطلاع از وضعیت مرجیان در آغاز قیام عباسیان و ابومسلم دیده می‌شود. مادلونگ در این باره می‌گوید:

باید دید مرجئه که قبل از ظهور ابومسلم (مقتول ۱۳۷ هـ) رو به پراکندگی می‌رفت با جنبش او که مخالف امویان بود چه واکنشی نشان داد. منابع موجود در مورد روابط میان ابومسلم و مرجئه خراسان خاموشند اما در کتب علم رجال از پیکاری که به سال ۱۳۱ هجری در مرو در گرفته و موجب اعدام دو تن از برجستگان مرجئه گردید یاد شده است. یکی از اعدام شدگان یزید بن ابی سعید نحوی بوده است. از او همچون یکی از طرفداران برجسته جنبش برابر مسلمانان غیر عرب یاد کرده. یزید که مردی مؤمن و متبحر در علوم قرآنی بود به گفته زندگی نامه نویسان در سال ۱۳۱ به دست ابومسلم کشته شد. دیگری ابراهیم بن میمون صائغ مروزی (۱۳۱ هجری) از شاگردان و نزدیکان اوست.^{۸۸}

مشهورترین مرجئه دوره اول عباسی ابوحنیفه است. در پی پیروزی عباسیان و به خلافت رسیدن سفاح، ابوحنیفه از مکه به کوفه بازگشت. وی با به کار بستن حیل‌های لفظی از بیعت با سفاح طفره رفت. برخی نویسندگان مسلم دانستند که ابوحنیفه منکر خلافت عباسیان بود و هرگز با سفاح و منصور بیعت نکرد.^{۸۹} گسترش افکار مرجئه در خراسان با پیشروی و رواج مکتب ابوحنیفه در آن سامان توأم بوده است. ابوحنیفه پیشوای بالامنزاع و شاید هم سیاسی در سرزمین‌های شرقی خلافت بود. در فضایل بلخ، شرح مفصلی درباره نقش ابوحنیفه آمده است. که بعضی از مشایخ و علمای کوفه، بلخ را مرجی آباد می‌گفتند. پیشرفت مکتب حنفی در ماوراءالنهر با پیدایش دودمان سامانی نیرو گرفت. سامانیان از علمای حنفی پشتیبانی می‌کردند و به آنها مناصبی می‌دادند. امیر اسماعیل

سامانی (۲۵۹ - ۲۷۹ هـ) گویا دانشمندان سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای ماوراءالنهر را فراخواند و از آنها خواست مذهب سنت را بیان کنند تا از انتشار کفر جلوگیری شده باشد. آنان حکیم سمرقندی را بر آن داشتند تا شرحی درباره تسنن بنگارد. سمرقندی پس از به پایان رساندن کار خود، از سوی علما و امیر تأیید شد. این اعتقاد نامه همان *السواد الاعظم* است که فقه رسمی سامانیان شد و متضمن بیانی از معتقدات مرجئه است که تکلیف مؤمن را فرمانبرداری از فرمانروا گر چه ظالم باشد و نیز حفظ وحدت جامعه اسلامی، می‌داند. بدین گونه مرجئه سرزمین‌های شرقی به تدریج از یک گروه ضد اموی به در آمدند و به فرقه‌ای رسمی و هواخواه و پشتیبان حکومت وقت تبدیل شدند.^{۹۰}

از دیگر مرجیان این دوره می‌توان به ابومعاویه ضریر، یونس بن بکیر، بشر مریسی و ابویوسف قاضی القضاات هارون عباسی اشاره کرد. نقطه اشتراک مرجئه در مسائل مربوط به ایمان بوده و در دوره بنی عباس، برخی از آنان بر ضد حکومت و برخی نیز در کنار حکومت و موافق با آن بودند. ارجا در این دوره با دوره اموی و اولین دوره عباسی تا حدودی تفاوت پیدا کرد. ارجا در دوره اموی و اوایل دوره عباسی روحیه انقلابی داشت و مخالف حکومت ستمگران وقت بود، اما در این دوره آهسته آهسته اسباب دست ملوک می‌گردید. آنچنان که نصر بن شمیل ارجا را دین ملوک خوانده و این مطلب را در حضور مأمون و در پاسخ سؤال وی ذکر کرده است. مؤلف *تبصره العوام* آورده است که ظهور مرجیان در زمان مأمون بوده است. البته مقصود وی از این جمله معلوم نیست، اما احتمال دارد برگرفته از عقاید و افکار مرجیان آن دوره باشد به طوری که طرفدار حکومت وقت یا حامی و پیرو دستگاه حاکمه به مرجئه معروف بودند.^{۹۱}

علل افول مرجئه

به مرور زمان مرجئه و آیین ارجا از بین رفت. دلیل اصلی محو شدن مرجئه را باید هضم شدن آنها در اهل سنت و جماعت دانست.^{۹۲} در پایان قرن دوم هجری مأمون نهضتی معتزلی را بر ضد اهل حدیث و ضد عقاید جبری و تشبیهی اهل حدیث به راه

انداخت. به دنبال آن خلق قرآن را مطرح کردند و بسیاری از عالمان اهل حدیث، که به تدریج اهل سنت نامیده شدند، مجبور به پذیرش خلق قرآن شدند. این سیاست تا زمان معتصم و واثق ادامه داشت. نقش محوری مخالفت با این سیاست با احمد بن حنبل بود. او علی رغم آزارهایی که دید در برابر خواست آنان مقاومت کرد. متوکل پس از روی کار آمدن، از احمد بن حنبل دفاع کرد و بدین ترتیب احمد به صورت قطب و محور اهل سنت در آمد. او با تلطیف عقاید اهل حدیث در دشمنی با امیرالمؤمنین، راه را هموار کرد و بدین ترتیب اختلافات داخلی اهل سنت تا حدودی به فراموشی سپرده شد. احمد بن حنبل اهل سنت را یکپارچه کرد و هر نوع گرایشی جز اهل حدیث که آنها را سلفی می خواندند، از صحنه خارج شد. پس از آن در بغداد و سایر نقاط نیز مرجئه رو به افول رفت. در واقع دشمنی مشترک مرجئه و اهل حدیث با شیعه در هضم شدن آنها در اهل سنت بی تأثیر نبود. دو جناح مخالف مرجئه خوارج و معتزله بودند همچنین علمای اهل حدیث شام، حجاز و عراق نیز به شدت با مرجئه مخالفت می کردند.

اهل حدیث روایات فراوانی در ذم فرق مخالف خود ساختند. دلیل این مخالفت این است که جدای از خصیصه های مذهبی، مشکل اهل حدیث سیاسی بود؛ افراد شناخته شده مرجئه با بنی امیه مخالف بودند و در قیام های علیه آنان شرکت می کردند. بعلاوه آنان قائل به شمشیر در برابر حکام بودند و این مخالف عقیده سلف محسوب می شد.^{۹۳} کتاب های رجالی اهل سنت برای بی اعتبار کردن راویان ارجا، تشیع و قدری گری و جهمی را جزء اهوا می دانستند و با ذکر این اتهامات به جرح افراد می پرداختند.^{۹۴}

معتزله نیز از مخالفان مرجئه بودند و آثاری بر ضد ارجا نوشتند. آنها در نوشته های کلامی و فرقه ای نیز به شدت بر ضد مرجئه موضع گرفتند. واصل بن عطا که وی را بنیان گذار معتزله گفته اند، کتابی با نام *اصناف المرجئه* تألیف کرده است.^{۹۵} اما بعدها شدت درگیری معتزله با عامه بیشتر شد و حتی زمانی یکی از رؤسای معتزله پیشنهاد داد که به دلیل اشتراک عقیده با شیعه در عدل و توحید، میان آنان اتحاد برقرار شود.^{۹۶} با این حال معتزلیان به مرور زمان به طرف مرجئه کشیده شدند. گرویدن به مرجئه در میان معتزله در

قرن سوم افزایش یافت و این از مطالعه طبقات معتزله آشکار می‌شود. شدت گرویدن به ارجا به دلیل آن است که عقیده مرجئه دایر بر خلود در آتش برای مرتکب کبیره و نیز اخلاق فسق بر مرتکب کبیره با حذف عنوان ایمان و اسلام قابل تحمل نبوده است.^{۹۷} شایان ذکر است که با پیدایش مذهب اشعری و حذف تدریجی مذهب سلف، برخی آرای مرجئه درباره ایمان به تدریج مورد پذیرش قرار گرفت. دکتر عبدالله محمود پس از ذکر آرای مرجئه و شعر ثابت قطنه مدعی شده است که این آرا با آرای اهل سنت هیچ اختلافی ندارد.^{۹۸} سامی نثار با اشاره به آرای ابوحنیفه، مذهب اهل سنت را قدیمی می‌داند.^{۹۹} همچنین متکلمان شیعه نیز به برخی از آرای مرجئه اعتقاد داشتند. اینها همه نشان می‌دهد که آرای مرجئه از جهاتی به صورت عام در آمده بود به طوری که همه مسلمانان، جز خوارج بسیاری از آرای آنها را پذیرفتند. زمانی اهل حدیث، عمل را جزء ایمان می‌دانستند اما این تعریف مقبول متکلمان اشعری و نیز امامیه قرار نگرفت و رأی مرجئه با تغییرات محدودی پذیرفته شد. این مسئله هم در تعریف ایمان و هم در عدم خلود مؤمن در آتش صادق است.

درباره از میان رفتن مرجئه دیدگاه دیگری نیز وجود دارد. به اعتقاد اینان مرجئه موضع بی‌طرفی داشته و درگیر و دار جدال‌های فکری آن هم از طرف صاحبان قدرت نتوانسته دوام بیاورند و طرفداران آن به اجبار داخل این جدال‌های فکری شدند و طبعاً دیگر مرجئی نبودند.^{۱۰۰}

پی‌نوشت‌ها

۱. رضا رضازاده لنگرودی، «برخورد اندیشه‌های سیاسی در اسلام، پژوهشی درباره مرجئه»، (بی‌جا، کتاب توس، ۱۳۶۳) ص ۱۴۷.
۲. توبه (۹) آیه ۱۰۶.
۳. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۳) ص ۴۰۹.
۴. عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، ترجمه محمد خالق داد هاشمی، مقدمه سید محمد رضا جلالی نایینی (تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲) ص ۱۷۹.
۵. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه جواد مشکور، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ تهران، ۱۳۷۵) ص ۱۴.
۶. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۴۸؛ جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، (بی‌جا، انتشارات اشراقی، ۲۵۳۵ خ / ۱۹۷۶ م) ص ۴۲؛ حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص ۴۰۹.
۷. شهرستانی، پیشین، ص ۱۷۹؛ حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص ۴۰۹.
۸. نوبختی، پیشین، ص ۱۴، رضا زاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۴۸.
۹. شهرستانی، پیشین، ص ۱۷۹.
۱۰. جهم بن صفوان می‌گفت: هرگاه انسان به معرفت خداوندی نایل آید و سپس به زبان به انکار خداوند پردازد کافر نشود، زیرا ایمان او کم یا زیاد نشود. اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه حسن مویدی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲) جزء اول، ص ۱۹۷؛ غلامحسین

- زرگری نژاد، *تاریخ سیاسی اسلام و ایران* (جزوه آموزشی) ص ۱۹۱.
۱۱. فضل بن شاذان، *الایضاح*، تحقیق و کتاب الحدیث القدم له، جلال‌الدین حسینی الموری الحدت، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳) ص ۴۵ و ۴۶.
۱۲. همان، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.
۱۳. حسین عطوان، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ترجمه حمید رضا شیخی، (مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۱) ص ۱۳ - ۲۴.
۱۴. نوبختی، پیشین، ص ۱۴.
۱۵. جواد مشکور، پیشین، ص ۴۲؛ احمد امین، *پرتو اسلام*، ترجمه عباس خلیلی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵) ج ۳، ص ۳۲۶.
۱۶. علی نقی منزوی، «مرجیان که بودند و چه می‌گفتند»، *مجله کاوه*، ج ۱۳، (۱۳۵۴) ش ۵، ص ۱۰.
۱۷. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
۱۸. جواد مشکور، پیشین، ص ۴۳.
۱۹. مادلونگ، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، (تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷) ص ۳۷.
۲۰. غلامحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، (تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳) ص ۳۲۷.
۲۱. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۵۵.
۲۲. حسین عطوان، *مرجئه و جهمیة در خراسان عصر اموی*، ترجمه حمید رضا آژیر، (مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۰) ص ۱۹.
۲۳. حسین عطوان، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، پیشین، ص ۱۹.
۲۴. ابن سعد، *طبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۵) ج ۳،

- ص ۱۳۹.
۲۵. همان، ج ۴، ص ۶۱.
۲۶. همان.
۲۷. همان، ص ۲۷۸.
۲۸. ابن الاثیر، *اسدالغابه فی معرفة الصحابه*، (مصر، دارالمعارف، بی تا) ج ۵، ص ۱۵۱.
۲۹. ابن سعد، *پیشین*، ج ۶، ص ۲۴.
۳۰. اصفهانی، *اللاغانی*، (قاهره، دارالکتب، بی تا) ج ۲، ص ۳۰۷.
۳۱. ابن سعد، *پیشین*، ج ۲، ص ۳۷۳.
۳۲. ابن قتیبہ دینوری، *المعارف*، ص ۲۴ و ۲۵.
۳۳. نصر بن مزاحم، *وقعة الصفین*، ترجمه پرویز اتابکی، (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶) ص ۷۲.
۳۴. حسین عطوان، *پیدایش مرجئه*، *پیشین*، ص ۲۵ و ۲۶.
۳۵. رضا رضازاده لنگرودی، *پیشین*، ص ۱۵۰.
۳۶. شهرستانی، *پیشین*، ص ۱۲۸.
۳۷. رضا رضازاده لنگرودی، *پیشین*، ص ۱۳۸.
۳۸. ابن سعد، *پیشین*، ج ۶، ص ۶۴۰.
۳۹. رضا رضازاده لنگرودی، *پیشین*، ص ۱۳۸.
۴۰. نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۱۷.
۴۱. شهرستانی، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۴۳.
۴۲. میان محمد شریف، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰) ج ۲، ص ۱۱۵.
۴۳. رضا رضازاده لنگرودی، *پیشین*، ص ۱۴۸.

۴۴. ابی منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ترجمه محمد جواد مشکور، (تهران، انتشارات اشراقی، چاپ چهارم، ۱۳۶۷) ص ۱۴۵.
۴۵. رسول جعفریان، *مرجئه*، (قم، خرم، ۱۳۷۱) ص ۳۸.
۴۶. بغدادی، پیشین، ص ۱۴۷؛ شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱؛ سید مرتضی رازی، *تبصرة العوام فی مقالات الانام*، تصحیح عباس اقبال، (تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴) ص ۵۹-۶۰.
۴۷. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۸. رسول جعفریان، پیشین، ص ۷۷ - ۸۰.
۴۹. ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن مویدی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۱۲ - ۲۱۱.
۵۰. جعفریان، پیشین، ص ۸۴.
۵۱. اشعری، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۸.
۵۲. حسین عطوان، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ص ۱۰۴.
۵۳. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹ - ۱۸۰؛ بغدادی، پیشین، ص ۱۴۵.
۵۴. احمد بن یحیی ابن مرتضی، *طبقات معتزله*، (بیروت، فرانتر اشتاینز، ۱۹۶۰ م) ص ۲۵.
۵۵. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹.
۵۶. علی بن حسین بن عساکر، *تاریخ دمشق*، تحقیق عبدالقاهر بدران، (بیروت، دار احیای التراث العربی، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م) ج ۶، ص ۳۶۹.
۵۷. حسین عطوان، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، پیشین، ص ۸۴.
۵۸. همان، ص ۴۶ و ۸۷.
۵۹. همان، ص ۹۵ - ۹۶.
۶۰. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۵.

۶۱. بغدادی، پیشین، ص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ رازی، پیشین، ص ۵۹ - ۶۰.
۶۲. نوبختی، پیشین، ص ۶۰.
۶۳. اشعری، پیشین، ص ۶۹ - ۷۳.
۶۴. حسین عطوان، مرجئه و شیعه در خراسان عصر اموی، پیشین، ص ۳۱ - ۳۳.
۶۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۸۷؛ ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۵ و ۷۱۱؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، دایرة المعارف نظامیه، (حیدرآباد، ۱۳۳۰ ق) ج ۴، ص ۱۱.
۶۶. ابن سعد، پیشین، ج ۷، ص ۲۶۰؛ جمال‌الدین ابی الحجاج یوسف المزی، تهذیب الکامل، تحقیق بشار عواد معروف، (بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۲ ق) ج ۲، ص ۲۳۳.
۶۷. ابن قتیبہ دینوری، پیشین، ص ۴۶۸.
۶۸. ابن سعد، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۵.
۶۹. همان، ج ۶، ص ۷۴۹.
۷۰. رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۵۶.
۷۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۷، ص ۳۳۰ - ۳۳۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۳۴۲-۳۴۵.
۷۲. دائرة المعارف اسلامی، ص ۳۷۹.
۷۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۳.
۷۴. مادلونگ، پیشین، ص ۴۲.
۷۵. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۶۶.
۷۶. همان، ص ۳۲۶ - ۳۲۷.
۷۷. همان.
۷۸. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۷۹. همان، ص ۱۴۰.
۸۰. ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۷۸۸.
۸۱. همان، ص ۷۶۲.
۸۲. همان، ص ۸۲۱؛ ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۱۵.
۸۳. ابن سعد، ج ۶، ص ۸۲۱.
۸۴. همان.
۸۵. همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۵.
۸۶. همان.
۸۷. رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.
۸۸. مادلونگ، پیشین، ص ۴۵ - ۴۶.
۸۹. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۵۸.
۹۰. رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.
۹۱. رضا رضازاده لنگرودی، پیشین، ص ۱۵۹.
۹۲. ابی احمد عبدالله ابی عدی الجرجانی، *الکامل فی الضعفاء الرجال*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق) ج ۷، ص ۲۴۷.
۹۳. می دانیم که اگر کسی قاتل به سیف بود روایتی از او نقل نمی‌کردند، برای مثال ر. ک: عبدالرحمن بن عمر و بن عبدالله النصری، *تاریخ ابی زرعه دمشقی*، ج ۱، ص ۴۰۱.
۹۴. شمس الدین الذهبی، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد البجاوی، (بیروت، الطبعه الاولى، ۱۳۸۲ ق) ص ۳۱۷.
۹۵. احمد بن محمد ابی بکر بن خلکان، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، (بیروت، دارصادر) ج ۶، ص ۱۱؛ ذهبی، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۹.
۹۶. ابوالقاسم البلخی، *فضل الاعتدال*، به کوشش هلمت ریتر، (بیروت، دانشگاه بیروت، ۱۴۰۰

ق) ص ۲۶۵.

۹۷. همان، ص ۲۸۴.

۹۸. شریف میان محمد شریف، پیشین، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۹۹. همان، ص ۳۲۰.

۱۰۰. رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۹۷.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، *اسدالغابه فی معرفه الصحابه*، مصر، دارالمعارف، بی تا.
- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابی بکر، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن عبدالله التصری، عبدالرحمن بن عمرو، تحقیق علی محمد الجبای، بیروت، بی تا، ۱۳۸۲.
- ابن عدی جرجانی، ابی احمد عبدالله، *الکامل فی الضعفاء الرجال*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴.
- ابن عساکر، علی بن حسین، *تاریخ دمشق*، تحقیق عبدالقاهر بدران، بیروت، داراحیای التراث العربی، ۱۴۲۰.
- ابوالقاسم بلخی، فضل الاعتدال، ... به کوشش هلمت ریتر، بیروت، دانشگاه بیروت، ۱۴۰۰ ق، ۱۹۸۰ م.
- احمد امین، *پرتو اسلام*، ترجمه عباس خلیلی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
- احمد بن یحیی ابن مرتضی، *طبقات معتزله*، بیروت، فرانتز اشتاینز، ۱۹۶۰.
- اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه حسن مویدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- اصفهانی، ابوالفرج، *الاغانی*، قاهره، دارالکتب، بی تا.
- بغدادی، ابی منصور عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق و بین الفرق*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۷.
- حسن ابراهیم، حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، بی جا، بی تا، ۱۳۷۳.
- حسین عطوان، *فرقه های اسلامی در سرزمین شام*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد،

انتشارات قدس رضوی، ۱۳۷۱.

- حسین عطوان، *مرجئه و جهیمیه در خراسان عصر اموی*، ترجمه حمیدرضا آذیر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.

- دینوری، ابن قتیبه، *المعارف*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۹۷ ق.

- ذهبی، شمس الدین، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد الجاوی، بیروت، بی نا، ۱۳۸۲.

- رازی، سیدمرتضی، *تبصره العوام فی مقالات الانام*، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴.

- رضازاده لنگرودی، رضا، *برخورد اندیشه های سیاسی در اسلام*، پژوهشی درباره مرجئه، بی جا، کتاب توس، ۱۳۶۳.

- زرگری نژاد، غلامحسین، *تاریخ سیاسی اسلام و ایران*، جزوه آموزشی.

- زرین کوب، غلامحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- شهرستانی، عبدالکریم، *ملل و نحل*، ترجمه محمد خالق دادهاشمی، مقدمه سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲.

- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸.

- عسقلانی، ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، دایرة المعارف نظامیه، حیدرآباد، ۱۳۳۰.

- فضل بن شاذان، *الایضاح*، تحقیق کتاب الحدیث القدم، جلال الدین حسینی الموری الحدیث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.

- کاتب واقدی، ابن سعد، *طبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو،

۱۳۶۵.

- مادلونگ، ویلفرد، *فرقه های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات اساطیر،

۱۳۷۷.

- مزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف، *تهذیب الکامل*، تحقیق بشارعواد معروف، بیروت،

موسسه الرساله، ۱۴۰۲.

- مشکور، جواد، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم*، بی‌جا، انتشارات اشراقی، ۱۹۷۶.

- منزوی، علی نقی، *مرجیان که بودند و چه می‌گفتند*، مجله کاوه، ج ۱۳، ۱۳۵۴، ش ۵.
- منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة الصفین*، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.

- میان محمد شریف، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

- نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ تهران، ۱۳۷۵.